

تحلیل کارکردهای بینامتنی تلمیحات شاهنامه‌ای در اشعار مجیرالدین بیلقانی

سیده فاطمه توکلی^۱، تراب جنگی قهرمان^۲، احمد خیالی خطیبی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

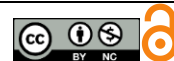
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: ghahreman@iau.ac.ir

چکیده

تلمیح از مهم‌ترین ابزارهای بلاغی در شعر فارسی است که در قرن ششم هجری به اوج کارکرد هنری خود می‌رسد. یکی از متون بنیادین در شکل‌گیری تلمیحات اسطوره‌ای، شاهنامه فردوسی است که سرمایه‌ای نمادین برای شاعران پس از خود فراهم آورد. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر اساس چارچوب نظری بینامتنی و تحلیل گفتمان قدرت، به بررسی کارکرد تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان مجیرالدین بیلقانی می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که مجیر اسطوره‌های شاهنامه‌ای را نه صرفاً به عنوان عناصر تزئینی، بلکه در فرآیند بازتولید بینامتنی، از بستر حماسه ملی به گفتمان قدرت درباری منتقل کرده است. بدین سان، قهرمانان اساطیری در شعر وی کارکردی مدحی، اغراقی، تمثیلی و گاه ایدئولوژیک می‌یابند و در خدمت تثبیت اقتدار سیاسی ممدوح قرار می‌گیرند.

کلیدواژگان: تلمیح، بینامتنی، شاهنامه، مجیرالدین بیلقانی، گفتمان قدرت



شیوه‌نامه: توکلی، سیده فاطمه، جنگی قهرمان، تراب، و خیالی خطیبی، احمد. (۱۴۰۶). تحلیل کارکردهای بینامتنی تلمیحات شاهنامه‌ای در اشعار مجیرالدین بیلقانی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۵)، ۱-۱۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: تاریخ ۱۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۰ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

An Analysis of the Intertextual Functions of Shahnameh Allusions in the Poetry of Mujir al-Din Baylaqani

Seyedeh Fatemeh Tavakoli¹, Torab Jangi Ghahraman^{2*}, Ahmad Khialikhatibi²

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

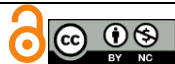
2. Department of Persian Language and Literature, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: ghahreman@iau.ac.ir

Abstract

Allusion is one of the most important rhetorical devices in Persian poetry, reaching the height of its artistic functionality during the twelfth century. One of the foundational texts in the formation of mythological allusions is Ferdowsi's Shahnameh, which provided a rich reservoir of symbolic capital for subsequent poets. Employing a descriptive-analytical approach and drawing on the theoretical frameworks of intertextuality and the discourse analysis of power, the present study examines the functions of Shahnameh allusions in the Divan of Mujir al-Din Baylaqani. The findings demonstrate that Mujir did not employ Shahnameh myths merely as ornamental elements; rather, through a process of intertextual reproduction, he transferred them from the context of the national epic into the discourse of courtly power. Consequently, mythological heroes in his poetry acquire encomiastic, hyperbolic, allegorical, and occasionally ideological functions, thereby contributing to the consolidation of the political authority of the panegyric addressee.

Keywords: *allusion, intertextuality, Shahnameh, Mujir al-Din Baylaqani, discourse of power.*



How to cite: Tavakoli, S. F., Jangi Ghahraman, T., & Khialikhatibi, A. (2027). An Analysis of the Intertextual Functions of Shahnameh Allusions in the Poetry of Mujir al-Din Baylaqani. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(5), 1-11.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 02 August 2026

Accept Date: 09 August 2026

Initial Publish: 11 August 2026

Final Publish: 22 December 2027

مقدمه

مجیرالدین بیلقانی (م: ۵۸۶) پس از خاقانی و نظامی، معروف‌ترین شاعر سبک آذربایجانی است که شعر او، همانند دیگر شاعران سده ششم در اران و آذربایجان، مشحون از اشارات و تلمیحات است؛ به گونه‌ای که فهم بخش مهمی از اندیشه و ظرایف هنری سخن او در گرو تأمل در مبادی و مصادیق این امر است. کثرت و تنوع تلمیحات از ویژگی‌های بنیادین شعر اوست که در تکوین خلاقیت هنری و بیان معانی موردنظر شاعر، نقشی اساسی را ایفا کرده است. از زمینه‌های تلمیحات شعر وی، اشاره به سرگذشت شاهان و پهلوانان ایران باستان، به تبع اهمیت فرهنگ ایرانی برای فرمانروایان اران و آذربایجان در قرن ششم، است. از ویژگی‌های مهم سبک آذربایجانی، وفور اشارات و تلمیحات در سخن شاعران است. این ویژگی در شعر مجیر نیز به گونه‌ای چشمگیر نمود یافته است. شاعر همچنین توجه خاصی به تلمیحات اساطیری داشته است.

در مقایسه با خاقانی شروانی که اسطوره را در ساختاری پیچیده و چندلایه به کار می‌گیرد و نظامی گنجوی که آن را در قالب روایت‌پردازی هنری بازآفرینی می‌کند، مجیر بیش از هر چیز از اسطوره در خدمت مدح درباری بهره می‌برد. بدین ترتیب، کارکرد اسطوره در شعر او بیشتر سیاسی-بلاغی است تا روایی-تأویلی. مسئله اصلی این پژوهش آن است که تلمیحات شاهنامه‌ای در شعر مجیر چه کارکردهایی دارند و این کارکردها چگونه از بستر حماسی شاهنامه به فضای درباری قرن ششم منتقل می‌شوند.

پیشینه تحقیق

با وجود پژوهش‌هایی درباره تلمیحات در شعر مجیر، تاکنون بررسی مستقلی که نسبت دیوان او را با شاهنامه، بر اساس رویکرد کارکردشناسانه و تحلیل گفتمان، تبیین کند، انجام نشده است که این خلأ پژوهشی بر جنبه‌های نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید. بیشتر تحقیقات پیشین به استخراج نمونه‌ها بسنده کرده‌اند و کمتر

به این پرسش پرداخته‌اند که این ارجاعات چه دگرگونی معنایی می‌یابند و در چه ساختار ایدئولوژیکی بازتولید می‌شوند.

برای نمونه: حسن قمی، علی‌اکبر کمالی‌نهاد (۱۳۹۳)، «تحلیلی سبک‌شناسانه بر شعر مجیرالدین بیلقانی»، اشعار مجیرالدین بیلقانی را در سه سطح فکری، زبانی و ادبی مورد بررسی قرار داده است؛ و امیدوار مالملی (۱۳۹۷)، «مختصری از تمثیلات دیوان مجیرالدین بیلقانی»، انواع تمثیل در اشعار او را بررسی و تحلیل کرده است.

روش تحقیق

روش تحقیق در پژوهش حاضر کیفی است و مطالعه منابع و گردآوری اطلاعات به روش معمول کتابخانه‌ای و تحلیلی-توصیفی است. با توجه به کیفی بودن روش تحقیق موردنظر، مرحله نخست که همان دریافت و گردآوری داده‌ها بر اثر فهم و درک متون ادبی است، بیشتر بر قدرت استنباط و تحلیل پژوهشگر متکی است. نگارنده با مطالعه در اثر ادبی مذکور، موارد مطابق با اهداف و موضوع تحقیق را استخراج و سپس تحلیل کرده است.

مبانی تحقیق

تلمیح از صنایع معنوی در علم بدیع است که در منابع مختلف، تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است: تلمیح در لغت به معنای «نظر کردن» (۱) و «به گوشه چشم اشاره کردن» (۲) است و در اصطلاح بدیع، «آن است که از فحوای کلام اشاره شود به شعری یا قصه‌ای یا مثل مشهوری، بدون آن‌که آن شعر یا قصه مذکور شود، خواه آن کلام نظم بوده باشد یا نثر» (۳).

«گذشته از رویکردهای بلاغی، با ظهور نظریات جدید در حوزه نقد ادبی و زبان‌شناسی، نظریه بینامتنیت از تلمیح به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزار آفرینش ادبی سخن گفته است.» (۴)

موضوع مهمی که درباره شاهنامه و بهره‌گیری شاعران پس از آن از این اثر ارزشمند وجود دارد، این است که انگار شاهنامه پناهگاهی بوده است برای روح آزرده شاعران از اوضاع زمانه خویش. آن‌ها هرگاه از ستم‌های روزگار نومید شده‌اند یا در

جست‌وجوی نجات‌دهنده‌ای بوده‌اند، به شاهنامه پناه برده و از داستان‌ها، شخصیت‌ها و اسطوره‌های آن برای رهایی از بحران موجود مدد جسته‌اند. انگار آن نیاز ملی که فردوسی را وادار به سرودن شاهنامه کرد، در همه ادوار مشابه احساس می‌شود. (5)

بینامتنیت

نظریه بینامتنیت که نخستین‌بار توسط ژولیا کریستوا صورت‌بندی شد، بر این اصل استوار است که هر متن، شبکه‌ای از متون پیشین را در خود بازتاب می‌دهد (6). بر این اساس، دیوان مجیر را می‌توان متنی دانست که در گفت‌وگویی فعال با شاهنامه قرار دارد. از سوی دیگر، در چارچوب نظریه گفتمان قدرت، متن ادبی می‌تواند بازنمایی‌کننده سازوکارهای مشروعیت سیاسی باشد (7). در قصیده درباری قرن ششم، اسطوره به سرمایه نمادین قدرت تبدیل می‌شود.

در این پژوهش، بینامتنیت به معنای تعامل فعال میان متن پیشین و متن متأخر در نظر گرفته شده است. دیوان مجیر در گفت‌وگویی مستمر با شاهنامه شکل می‌گیرد؛ اما این گفت‌وگو صرفاً یادآوری روایی نیست، بلکه بازآفرینی معناست. شخصیت‌هایی چون رستم، جمشید، بیژن و سیمرغ در ساختار قصیده درباری، کارکردی متفاوت از جایگاه حماسی نخستین خود می‌یابند. بنابراین، تلمیح در اینجا نشانه‌ای از بازتولید معنایی است، نه صرفاً ارجاع ادبی.

شعر مجیر در بستر دربار و در پیوند با ساختار قدرت سیاسی شکل گرفته است. در چنین فضایی، اسطوره‌های ملی به سرمایه نمادین اقتدار بدل می‌شوند. انتقال قهرمانان شاهنامه‌ای از مقام نمادهای هویت ملی به ابزار اغراق مدحی، نشان‌دهنده دگرگونی گفتمانی اسطوره است. در این فرایند، ارزش‌های حماسی در چارچوب مشروعیت‌بخشی سیاسی بازچینش می‌شوند.

بحث و بررسی

بررسی دیوان مجیر نشان می‌دهد که ارجاعات به شاهنامه در چهار الگوی کارکردی قابل طبقه‌بندی است:

(۱) کارکرد مدحی-اغراقی

(۲) ترجیح و خوارداشت اسطوره

(۳) تمثیل و تبیین حکمی

(۴) فضاسازی حماسی

این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که تلمیح در شعر مجیر، سازوکار تولید معناست.

کارکرد مدحی-اغراقی

مهم‌ترین ویژگی حماسه، غلو و مبالغه‌ای است که در آن به کار می‌رود (8). اغراق در مدح، یعنی اثبات صفتی برای ممدوح و یا معشوق. در این زمان است که ممدوح از نظر شجاعت چون رستم و از نظر حشمت یکی از ملوک عجم است و یا شاعر از نظر مرتبه عشق چون مجنون و به لحاظ صابری چون ایوب است و یا معشوق از نظر حسن چون یوسف است.

بدین ترتیب، به‌جای اغراق، تشبیه نیز می‌توان گفت؛ زیرا شاعر به جهت قدرت بخشیدن و قوی کردن تشبیه است که به اغراق نظر دارد و به عبارت دیگر، غرض از تشبیه، اغراق است و این است که مشبه‌به را از افراد تلمیح قرار می‌دهد.

مجیر به قصد اغراق در مدح، شتاب و سرعت اسب ممدوح را در تاختن توصیف می‌کند و مضمون حماسی به شعر می‌افزاید:

شیری که گر سمند به دریا درافکند

از هفت بحر گرد برآرد به هفت‌خوان

(9)

برآمد بسی روزگاران بدوی

که خسرو سوی سیستان کرد روی

که آنجا کند زند و استاروا

کند موبدان را بدان‌جا گوا

(10)

درین بقعت پدید آمد که ناورد از بنی‌آدم

ز اهل سیستان هرگز به مردی ایزد ذوالمن

(9)

گسترده‌گی ملک کاووس

در این ابیات، مجیر ضمن اشاره به رهایی کاووس توسط رستم، به قصد اغراق در مدح و توصیف، ملک ممدوحش را به گسترده‌گی ملک کاووس تشبیه می‌کند:

ما را چه غم چو بر دل ما فقر پادشاست
کاووس را چه باک که رستم تهمتن است

(9)

به صورت ترجیع و خوارداشت اسطوره:

خوار شمردن قهرمانان اساطیری و حماسی قوم ایران را در اغلب آثار شعرای این دوره، از جمله مجیرالدین بیلقانی، به روشنی می‌توان دید:

به تیغ تیز در شب‌دیز آن کردی کزان صد یک
نه حیدر کرد در صفین، نه رستم کرد در توران

(9)

در این بیت، «رستم» که چشم‌وچراغ اساطیر قوم ایرانی و مظهر مفاخره ایرانیان و سمبل افتخار و استقلال آنان است، تنزل مقام پیدا می‌کند تا اینکه در برابر ممدوح، او را بی‌قدرت می‌دانند.

در سخن مجیر، در مقام مقایسه قهرمانان اساطیری با ممدوح، نگاه تحقیرآمیز به شخصیت آن‌ها مشاهده می‌شود:

کسی را کو ببیند دست و تیغ در صف مردی
همه دستان و زرق آید حدیث رستم دستان

(9)

خورشید نزد عرصه قدرش چو پشه‌ای ست
سیمرغ پیش مخلب قهرش کبوتر است

(9)

کارکرد تمثیلی و تعلیمی

در برخی ابیات، اسطوره کارکرد مدحی ندارد، بلکه به عنوان تمثیل اخلاقی یا حکمی به کار می‌رود.

سرو کاشمر نماد ایمان، استواری، تواضع و جاودانگی است.

در شاهنامه فردوسی، در آغاز پادشاهی گشتاسب، در واقعه ظهور زرتشت، به این سرو اشاره شده که نهال آن از بهشت آورده شده است که توسط شاه کیانی در جلوی در آتشکده آذر مهر برزین کاشته شده بود:

یکی سرو آزاده را بهشت

به پیش در آذر آن را بکشت

نبشتی بر آن زاد و سرو سهی

که پذیرفت گشتاسب دین بهی

همه نامداران به فرمان او

سوی سرو کشر نهادند روی

(10)

مجیر سرو کشر را مضمون بیت زیر ساخته و به قصد غلو در

مدح، ممدوح را مورد حسد سرو می‌داند:

چون گویمش که سرو و مهی چون ز روی حسن

رشک مه نو و حسد سرو کشر است

(9)

افراسیاب

افراسیاب شاه توران بود. «بین افراسیاب و پادشاهان ایران مدام

جنگ و جدال بود و او را خطرناک‌ترین دشمن ایران می‌دانستند.

در این جنگ‌ها غالباً رستم پیروز می‌شد» (11).

مجیر در این بیت، دشمن ممدوحش را به افراسیاب و ممدوح را

به رستم تشبیه کرده تا بدین وسیله در مدح و توصیف اغراق کرده

باشد:

هین که باز از بهر دفع فتنه افراسیاب

روستم بر پشت رخس از زاولستان آمدست

(9)

مجیر در ابیات زیر، با به‌کار بردن حسن تعلیلی زیبا، از عناصر

شاهنامه‌ای بهره می‌گیرد و پند و اندرز می‌دهد:

رویین‌تنی شو از پی محنت‌کشی که نیست

این شش جهات عالم دون کم ز هفت‌خوان

(۹)

تنگ بود با ثنائش نه ورق چرخ از آنک

کس به یکی آینه برنکشد هفت‌خوان

(۹)

از در این شش جهات چون روم اکنون که کرد

پای به بندم چو شمع گردش این هفت‌خوان

(۹)

در این بیت، شاعر از شب و روز زمانه شکایت می‌کند و به مخاطب

هشدار می‌دهد که بر عمر خود تکیه مکن که این عمر سست‌بنیاد

است و در این ایام، توسن اسب آرزو را متازان و برای سفر آخرت

مهیا شو:

رخش امل متاز که ایام توسن است

کار عدم بساز که رحلت معین است

(۹)

مجیر در مقام پند و نصیحت و توصیف ممدوح، وفا و عزلت این

پرنده را مضمون تصاویرش ساخته است:

سایه سیمرخ جوی وز وفا یک جو مجوی

کز جهان سیمرخ از آن گم گشت تا یابد وفا

(۹)

سیمرخ عزلتی است که ناسفتگان چرخ

در گنج خاطرش همه دُرّ حکم نهند

(۹)

سیمرخ و مردمی به هم‌اند از برای آنک

زان جز حدیث و زین به‌جز از نام مانده نیست

(۹)

امروز مردی و وفا کیمیا شده است

ای مرد، کیمیا چه، که سیمرخ‌وار هم

(۹)

در این بیت از مجیرالدین، معنی استغنا و نیز ریاضت، با نماد جام

جم، یعنی دلی به‌دور از هر آلودگی و غش، ترکیب یافته است:

در دل شکستم آرزوی جام می چنانک

صد جام جم به طبع به یک دم بساختم

(۹)

رستم

مجیر در ابیات زیر، در مقام تمثیل و تشبیه، از این قهرمان به احترام

یاد کرده و به بزرگی او معترف است:

تو اگر جهد کنی ور نکنی تاج دهی

رستم ار تیغ زند ور نزنند تهمتن است

(۹)

ما را چه غم چو بر دل ما فقر پادشاست

کاووس را چه باک که رستم تهمتن است

(۹)

چون برانی سوار، گوید عقل

روستم راه سیستان برداشت

(۹)

رستم ز رخس باز ندانند روز باک

گر داغ رخس بر کتف روستم نهند

(۹)

چون غبار انگیزد از میدان، خرد گوید که باز

گرد رخس رستم از زاوولستان آمد پدید

(۹)

هست سزای مدح تو خاطر من، نه مهر و مه

کالت رخت روستم، رخس کشد نه شیر نر

(۹)

مصراع دوم تمثیل است و به این معنا است که رخس باید تا تن رستم کشد. یا: دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد (12).

زال زر

زال در شعر مجیر حضور پررنگی دارد و ذهن مجیر به جنبه‌های مختلف زندگی وی پرداخته است.

مجیر در این بیت، سفیدی موهای او را دستمایه تصویر زیر ساخته و سفیدی برف را به او تشبیه می‌کند:

برف که زال زر است، غنچه جوان‌روی از اوست

ز آهک فرتوت دان کآینه ماند جوان

(9)

ضحاک

شاعر در شعر خویش، ظلم ضحاک را به زیبایی دستمایه تصویرش ساخته است:

کاوه شد تیغ تو ضحاکان ظلم‌اندیش را

کز سر بی‌حسی از گاوی فریدون کرده‌اند

(9)

کارکرد فضا‌سازی حماسی و تصویرپردازی

رخس نام اسب مشهور رستم است که با یک آزمون دشوار از میان گله‌های فراوان اسب برگزیده شد. فردوسی آن را در شاهنامه چنین توصیف کرده:

هر اسپ که رستم کشیدیش پیش

به پشتش بر افشاردی دست خویش

ز نیروی او پشت کردی به خم

نهادی به روی زمین بر شکم

چنین تا ز کاول بیامد زرنگ

فسیله همی تاخت از رنگ‌رنگ

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ

برش چون بر شیر و کوتاه و لنگ...

یکی کرّه از پس به بالای او
سریں و برش هم به پهنای او...
همی رخس خوانیم و بور ابرش است
به رنگ آتشی و به خوی آتش است

(10)

لفظ رخس «اصلاً در فرهنگ‌ها، به معنی سرخ و سپید به یکدیگر

آمیخته است و عمری به درازی عمر خود رستم داشت» (13).

مجیر در قصیده‌ای که در زهد و موعظت و شکایت از شب و روز زمانه است، چنین آغاز می‌کند و با بهره‌گیری از واژه رخس، تصاویر زیبایی سروده است.

نتیجه‌گیری

بررسی کارکرد تلمیحات شاهنامه‌ای در دیوان مجیر نشان می‌دهد که او صرفاً ناقل میراث اساطیری نیست، بلکه بازآفرین آن در چارچوب گفتمان درباری قرن ششم است. اسطوره در شعر وی از جایگاه روایت حماسی-ملی فاصله گرفته و به ابزاری بلاغی و ایدئولوژیک در تثبیت قدرت سیاسی بدل می‌شود. کارکرد غالب این تلمیحات، مدح اغراقی است؛ با این حال، در سطوح دیگر، کارکردهای تمثیلی، حکمی و فضا‌ساز نیز مشاهده می‌شود. بدین‌سان، شعر مجیر نمونه‌ای شاخص از دگرگونی کارکرد اسطوره در دوره‌ای است که سرمایه نمادین حماسه ملی در خدمت ساختار قدرت قرار می‌گیرد.

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، این الگو به صورت تطبیقی در آثار شاعران دیگر سبک آذربایجانی بررسی شود تا نسبت اسطوره و قدرت در قرن ششم هجری با دقت بیشتری تبیین گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines the intertextual functions of allusions to Ferdowsi's *Shahnameh* in the poetry of Mujir al-Din Baylaqani, one of the most prominent representatives of the Azerbaijani style of Persian poetry after Khaqani Shirvani and Nizami Ganjavi. The poetry produced in Arran and Azerbaijan during the twelfth century is distinguished by its extensive use of allusion, symbolic reference, mythological imagery, and culturally embedded narratives. Mujir's poetry exemplifies this tendency through its dense incorporation of stories, heroes, kings, creatures, and symbolic objects derived from the Iranian national epic. Allusion, as a rhetorical device, does not merely refer indirectly to a familiar narrative or personality; it activates the cultural memory shared by the poet and the audience and allows a brief expression to evoke a wide network of meanings. Classical rhetoricians have defined allusion as an indirect reference to a well-known story, poem, proverb, or historical event without recounting it in full (2, 3). Within this tradition, the *Shahnameh* constitutes one of the most important reservoirs of mythological and heroic allusions in Persian literature. Its heroes, such as Rostam, Zal, Afrasiyab, Zahhak, Fereydun, Kay Kavus, and Goshtasp, and its symbolic elements, such as Rakhsh, Simurgh, Jamshid's cup, the Seven Labors, and the Cypress of Kashmar, provided later poets with a rich repertoire of images and cultural signs (10, 13). Mujir's appropriation of

this repertoire is especially significant because it demonstrates how the national epic was recontextualized within the political, rhetorical, and ideological structures of courtly panegyric poetry.

The principal objective of the research is to identify the functions performed by *Shahnameh*-based allusions in Mujir's *Collected Poems* and to explain how these allusions are transferred from the heroic and national context of Ferdowsi's epic to the courtly discourse of the twelfth century. Previous studies have generally emphasized the frequency of allusions, rhetorical figures, stylistic features, and illustrative devices in Mujir's poetry, but they have rarely examined the semantic transformation that occurs when epic signs are inserted into panegyric discourse. The present study therefore moves beyond the mere identification and enumeration of mythological references and investigates the ideological and rhetorical mechanisms through which they produce meaning. The study asks how mythological characters are represented, what relationships are established between epic heroes and courtly patrons, and how the symbolic authority of the *Shahnameh* is mobilized to reinforce political legitimacy. This approach is particularly important because later poets did not receive the *Shahnameh* as a static collection of stories; rather, they repeatedly interpreted, modified, and adapted its figures in accordance with the demands of their own historical and literary environments. The

influence of the *Shahnameh* on Persian poetry has consequently involved both continuity and transformation, as poets have employed Ferdowsi's characters and narratives to express new aesthetic, social, and ideological concerns (5, 8). In Mujir's poetry, the epic heritage is predominantly reorganized around the requirements of praise, exaggeration, ethical exemplification, and the symbolic construction of authority.

The theoretical framework of the study combines intertextuality with the discourse analysis of power. Intertextuality, initially formulated in modern literary criticism through the work of Julia Kristeva, is based on the proposition that no text is entirely autonomous and that every literary work emerges through the absorption, transformation, and reconfiguration of earlier texts (6). From this perspective, Mujir's poetry may be interpreted as a text engaged in an active dialogue with the *Shahnameh*. This dialogue is not limited to the repetition of famous names or episodes; rather, it involves the displacement of epic signs from one discursive system into another. Rostam, for example, is no longer represented exclusively as the defender of Iran and the central hero of the national epic. In Mujir's panegyrics, he may function as a standard against which the courage of the patron is measured, as a figure surpassed by the patron, or as an illustrative example within an ethical or proverbial statement. Similarly, Simurgh may be transformed from a supernatural helper and source of wisdom into

a symbol of rarity, withdrawal, fidelity, or unattainability. The discourse of power provides a complementary framework for understanding these transformations. Literary discourse can reproduce systems of authority by organizing cultural signs in ways that naturalize superiority, hierarchy, and legitimacy (7). In the context of the twelfth-century court, epic heroes became forms of symbolic capital whose prestige could be transferred to rulers and patrons. Mujir's intertextual references therefore participate in a process through which cultural memory is appropriated and redirected toward the glorification of contemporary political power.

The research employs a qualitative, descriptive–analytical method based on library research and close textual analysis. The primary corpus consists of Mujir al-Din Baylaqani's *Collected Poems* (9), while Ferdowsi's *Shahnameh* serves as the principal intertextual source (10). Dictionaries of allusions, mythological narratives, rhetorical terminology, and Persian proverbs were also consulted to clarify the semantic associations of particular names, images, and expressions (11-13). In the first stage, all verses containing explicit or implicit references to *Shahnameh* characters, events, objects, and motifs were identified. In the second stage, these instances were compared with their original narrative and symbolic functions in the epic. In the third stage, the selected allusions were classified according to their dominant rhetorical and discursive functions. The

analysis resulted in four major categories: encomiastic and hyperbolic functions, the preference for the patron through the degradation of mythological heroes, allegorical and didactic functions, and epic atmosphere-building and imagery. Particular attention was paid to semantic displacement, the relation between the mythological figure and the praised patron, and the ideological implications of comparison. Because qualitative literary analysis depends upon interpretive inference, the contextual relationship among the verse, the surrounding panegyric structure, the original epic narrative, and the conventional meanings of the allusion was examined carefully. This method made it possible to distinguish decorative references from structurally significant intertextual transformations.

The findings demonstrate that the predominant function of *Shahnameh* allusions in Mujir's poetry is encomiastic and hyperbolic. Epic heroes and kings provide recognized standards of bravery, sovereignty, magnificence, speed, endurance, wisdom, and supernatural power, but these standards are frequently used only to emphasize the patron's superiority. Rostam, for instance, may be invoked as the ideal warrior, yet the patron's sword, horse, or battlefield prowess is represented as equal or superior to his achievements. Afrasiyab appears as the archetypal enemy, whereas the patron assumes the role of Rostam, the defender who suppresses disorder and protects political

stability. References to Kay Kavus, the Seven Labors, Rakhsh, the Cypress of Kashmar, and invulnerable bodies similarly intensify praise by associating the patron with epic grandeur. Such uses reflect the close relationship between exaggeration and allusion in Persian panegyric poetry, where the allusive figure operates as a culturally authoritative point of comparison (2, 8). A second pattern involves the deliberate degradation of heroic figures. Rostam, Simurgh, and other legendary characters are sometimes described as weak, insignificant, deceptive, or inferior when placed beside the patron. This strategy does not reject the prestige of the mythological tradition; rather, it depends on that prestige, because the patron's greatness becomes meaningful only when he surpasses the most celebrated figures of cultural memory. A third group of allusions serves allegorical, ethical, and didactic purposes. The Seven Labors may symbolize worldly suffering, Rakhsh may signify human aspiration, Simurgh may represent rarity or fidelity, and Jamshid's cup may become an emblem of inward purity and spiritual independence. Finally, epic vocabulary and imagery create an elevated heroic atmosphere, bringing the movement, violence, magnificence, and visual force of the *Shahnameh* into courtly verse (1, 4).

In conclusion, Mujir al-Din Baylaqani should not be regarded as a passive transmitter of the mythological heritage of the *Shahnameh*. His poetry actively reconstructs that heritage within the rhetorical and ideological conditions

of the twelfth-century court. The heroes, kings, creatures, objects, and narratives of the national epic are removed from their original heroic framework and assigned new functions within panegyric discourse. The dominant transformation is the conversion of epic prestige into symbolic support for the political authority of the patron. Rostam's courage, Afrasiyab's hostility, Simurgh's extraordinariness, Rakhsh's power, the Seven Labors' difficulty, and the royal splendor of ancient Iranian kings become instruments for measuring, magnifying, and legitimizing contemporary power. At the same time, Mujir's use of these figures is not exclusively encomiastic. Mythological allusions also contribute to ethical instruction, proverbial expression, allegorical reasoning, and epic imagery. The multiplicity of these functions reveals that allusion in his poetry is not an ornamental addition but a central mechanism of meaning production. Through intertextual transformation, Mujir preserves the cultural authority of the *Shahnameh* while adapting it to a different historical and discursive environment. His poetry thus provides a significant example of the changing function of myth in Persian literary history, particularly at a moment when the symbolic capital of the national epic was increasingly incorporated into courtly representations of hierarchy, sovereignty, and political legitimacy. Comparative examination of this process in the works of other poets of the Azerbaijani style may further clarify the complex

relationship among myth, literary rhetoric, cultural memory, and political power in twelfth-century Persian poetry.

References

1. Zakaei Beyzaei N. Criticism of Poetry. Tehran, Iran: Ma Publications Series; 1985.
2. Homaei JD. Techniques of Rhetoric and Literary Devices. Qom, Iran: Setareh Printing House; 2000.
3. Mazandarani MHiMS. Anwar al-Balagha. Tehran, Iran: Qibla Cultural Publishing Center; 1997.
4. Ghorbanzadeh M, Farzi HR, Dehghan A. An Examination and Aesthetic Analysis of Deviation from Norms and Breach of Religious Decorum in the Allusions of Khaqani's Divan. Dehkhoda Quarterly Journal of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts. 2022;14(54):249-70.
5. Zarvani G. Contexts and Signs of Simin Behbahani's Familiarity with Ferdowsi's Shahnameh and the Nature of Its Influence. Journal of Epic Literature. 2023;19(1):231-69.
6. Kristeva J. Word, Dialogue, and Novel. Tehran, Iran: Markaz Publishing; 1999.
7. Foucault M. The Order of Discourse. Tehran, Iran: Agah Publications; 2001.
8. Barzegar E, Tavousi M, Mahouzi M. Hafez's Epic Creation and His Influence from Ferdowsi's Shahnameh. Journal of Epic Literature. 2015;11(20):25-56.
9. Mujir al-Din B. Collected Poems. Tabriz, Iran: University of Tabriz; 1979.
10. Ferdowsi A. Shahnameh. Tehran, Iran: Ghatreh Publications; 1995.
11. Shamisa S. Dictionary of Allusions. 6th ed. Tehran, Iran: Ferdows Publications; 1999.
12. Dehkhoda AA. Proverbs and Maxims. 7th ed. Tehran, Iran: Sepehr Publications; 1991.
13. Yahaghi MJ. Dictionary of Myths and Legendary Narratives in Persian Literature. Tehran, Iran: Farhang-e Moaser Publications; 1998.